

نویسنده: ژوزه ساراماگو

برگردان: خسرو باقری

## ناقوس‌ها را بنوازید

از عدالت به سوی دموکراسی

متن سخنرانی ژوزه ساراماگو، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات در مراسم افتتاح

همایش اجتماعی جهان در پورتو الگره‌ی برزیل، ۲۲ ژانویه‌ی ۲۰۰۲

گفتم را با شرح کوتاه‌شده‌ی رویدادی شگفت از زندگی رعایایی آغاز می‌کنم که بیش از چهارصد سال پیش در دهکده‌ای نزدیک فلورانس می‌زیستند. اجازه دهید تا توجه کامل شما را به این رویداد مهم تاریخی جلب کنم، زیرا برخلاف دیگر حوادث عادی، برای درک آموزه‌ی اخلاقی آن، ضرورتی ندارد تا پایان داستان در انتظار بمانید و دیری نمی‌پاید، که آن آموزه بر شما آشکار و روشن می‌شود.

اهالی دهکده در خانه‌ها بودند یا در کشتزارها مشغول به کار، هر کس به کاری. هنگامی که ناگهان بانگ ناقوس کلیسا در گوش‌ها پیچید. آن زمان مردم دیندارتر بودند (به‌یاد داشته باشیم که درباره‌ی رویدادی سخن می‌گوئیم که در سده‌ی شانزدهم به‌وقوع پیوست) و ناقوس کلیسا چندین بار در روز در دهکده طنین می‌افکند. بنابراین صدای ناقوس شگفتی کسی را بر نمی‌انگیخت، اما این بار طنینی غمگنانه داشت، آن گونه که برای مردگان نواخته می‌شود و این مایه‌ی حیرت بود چرا که هیچ یک از مردمان دهکده، در بستر مرگ نبودند. پس زنان به کوچه‌ها ریختند و کودکان را به گرد خویش فرا خواندند. مردان دهکده، کشت و هرکار دیگر را وا نهادند و دیرزمانی نباید که همه جلوی در کلیسا گرد هم آمدند، در انتظار آن که برای که بگریند و غمگساری کنند. بانگ ناقوس دقایقی هم ادامه یافت، اما سرانجام همه چیز در سکوت و خاموشی فرو رفت. پس از چند لحظه، در کلیسا باز و دهقانی بر آستانه‌ی آن ظاهر شد. اما چون مردی که بر

آستانه‌ی در پیدار شد، ناقوس زن همیشگی نبود، این بود که اهالی دهکده از او پرسیدند که ناقوس زن کجاست و چه کسی در گذشته است؟ دهقان در مقام پاسخ بر آمد و گفت: «ناقوس زن این جا نیست و این، من بودم که ناقوس را نواختم. مردم دهکده دوباره پرسیدند، آن هم به تندی: «پس کسی نمرده است؟ هان؟» و دهقان در جواب گفت: «کسی به هیات انسان و به نام انسان نمرده است، نه. من اما ناقوس مرگ عدالت را نواختم، زیرا این عدالت است که مرده است.»

چه پیش آمده بود؟ در حقیقت مدتی بود که ارباب طماع آن دهکده (کنت یا مارکی ستمگر)، محدوده‌ی املاک خویش را مرتب می‌گسترده و بیشتر و بیشتر به زمین کوچک آن رعیت دست‌اندازی می‌کرد و با هرگامی که به جلو برمی‌داشت، زمین دهقان را کوچک و کوچک‌تر می‌کرد. رعیت ستم‌دیده نخست اعتراض کرد، بعد شکایت برد، سپس رحم و شفقت ارباب را تمنا کرد و سرانجام بر آن شد تا به مقامات شکایت کند و دفاع از حریم عدالت را خواستار شود. اما همه‌ی این تلاش‌ها، بی‌فایده بود و تجاوز و تصرف ادامه یافت. سرانجام تصمیم گرفت تا بانگ برآورد و به همگان (دهکده برای مردمی که برای همیشه در آن زیسته‌اند، وسعتی دارد، به‌طور دقیق به اندازه‌ی وسعت جهان) اعلام کند که عدالت مرده است. شاید او گمان می‌برد با این اقدام سخت‌خشمگینانه، تمام ناقوس‌های جهان را بر خواهد انگیخت تا آنان نیز طنین افکنند، فارغ از تفاوت در نژاد و باور و سنت، به یک‌دیگر بیوندند در مرگ عدالت و تا رستاخیز دوباره‌ی آن هرگز خاموشی نگیرند. شاید گمان می‌برد که این بانگ خروشان، از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر، از دهکده‌ای به دهکده‌ای دیگر، از شهری به شهر دیگر، گذر خواهد کرد. مرزها را در خواهد نوردید و بر فراز رودخانه‌ها و اقیانوس‌ها، پللی خواهد زد و سرانجام این جهان سراسر خفته را بیدار خواهد کرد...

نمی‌دانم که دیگر چه پیش آمد؟ آیا مردمان دهکده به یاری آن رعیت ستم‌کشیده شتافتند و محدوده‌ی زمینش را باز ستانند یا چون دریافتند که مرگ عدالت اعلام شده است، شرمسار و سرافکننده از ناتوانی خویش یا فروریخته از یاس و ترس خود، به زندگی روزمره‌ی غمناک خویش بازگشتند، حقیقت آن است که تاریخ تمام آن‌چه را که گذشته است، بازگو نمی‌کند...

باری گمان می‌کنم برای نخستین بار بود که در جایی از این جهان، ناقوسی یعنی مخروط برنزی بی‌جان، پس از آن که بارها برای درگذشت انسان‌ها نواخته شده بود؛ این بار غمگانه برای مرگ عدالت طنین‌انداز شد. بانگ سوگوارانه‌ی آن دهکده‌ی نزدیک فلورانس دیگر هرگز شنیده نشد اما مرگ عدالت ادامه یافت و ادامه دارد. هم اکنون هم، درست در همین لحظاتی که من با شما سخن می‌گویم، جایی دور یا نزدیک، حتا در پای پلکان خانه‌ی ما، کسی هست که عدالت را می‌کشد و هر بار که عدالت می‌بیرد، برای کسانی که به آن اعتماد کرده بودند، برای کسانی که از آن انتظار داشتند، گویی هرگز وجود نداشته است و ما همه حق داریم که از عدالت انتظار داشته باشیم و آنچه از عدالت انتظار داریم تنها عدالت است و عدالت. اما نه آن عدالتی که جامه‌ای پر زرق و برق بر تن کرده و با خطابه‌هایی متکلف و آکنده از لفاظی‌های میان‌تهی، ما را سردرگم می‌کند و فریب می‌دهد، نه آن عدالتی که چشمان خود را به روی حقیقت می‌بندد و ترازوی سنجشش را دستکاری می‌کند و سرانجام نه آن عدالتی که یک طرف تیغی شمشیرش، همواره از طرف دیگر تیزتر و برنده‌تر است، بلکه عدالتی فروتن و محجوب، عدالتی یار و رفیق کنش روزمره‌ی انسان، عدالتی که در قاموشش، «عدالت» دقیق و بی‌فزون و کاست مترادف «اخلاق» است. عدالتی که همان قدر برای سعادت روح و جان انسان لازم است که غذا برای ادامه‌ی هستی آن.

بدون تردید، این عدالت باید عدالتی باشد که همچون قانونی که دادگاه مقرر می‌دارد قابل اجرا باشد. اما پیش از همه و مهم‌تر از همه آن که ما عدالتی می‌خواهیم که از کنش خود جامعه سرچشمه گرفته باشد؛ عدالتی که احترام به حقوق همه‌ی انسان‌ها، در آن چرنان اصل بنیادین اخلاقی‌گریزناپذیری جلوه‌گر شود.

اما خوشبختانه در گذشته ناقوس‌ها را تنها برای غمگساری مردگان نمی‌نواختند، بلکه از آن‌ها برای اعلام ساعات شب و روز و فراخواندن مردمان به برگزاری جشن‌ها و آیین‌های نیایش هم استفاده می‌کردند. روزگاری، روزگاری نه چندان دور، بانگ ناقوس‌ها برای آن نواخته می‌شدند که مردمان را از وقوع پیشامدهایی چون سیل، آتش‌سوزی و دیگر بلاها و خطرهای طبیعی که زندگی جامعه را تهدید می‌کردند؛ آگاه کنند و از آن‌ها بخواهند که به یاری مصیبت‌دیدگان بشتابند. اما امروزه نقش اجتماعی

ناقوس‌ها به اجرای تکالیف آیینی فرو کاسته است و اقدام روشنگرانه‌ی دهقان فلورانس‌ی چه بسا به‌عنوان کنش نابخردانه‌ی یک دیوانه و از آن بدتر، جرمی که پلیس باید به آن رسیدگی کند، تلقی شود. امروز اما ناقوس‌های دیگری وجود دارد، ناقوس‌هایی از جنس دیگر که از امکان استقرار عدالتی در جهان حمایت و پشتیبانی می‌کنند که دوستانه و رقیقانه است، عدالتی که پیش‌شرط سعادت روح و جان - و شاید شگفتی شما را برانگیزد - اگر بگوییم که پیش‌شرط تامین حتماً غذا و خوراک انسان است. اگر این عدالت می‌بود، حتی یک انسان از گرسنگی یا از بیماری‌هایی که برای بعضی‌ها درمان‌پذیر و برای بعضی دیگر درمان‌ناپذیر است، نمی‌مرد. اگر چنین عدالتی وجود داشت، زندگی، این تیره‌روزی هولناکی نبود که در عمل بیش از نیمی از بشریت محکوم به تحمل‌آند. این ناقوس‌های نوین که هر روز بیش از روز پیش در جهان طنین می‌افکنند، جنبش‌ها و خیزش‌های پی‌درپی مقاومت و کنش‌های اجتماعی‌اند که برای برقراری عدالتی نوین و دگرگون‌ساز مبارزه می‌کنند که در آن نظام توزیع بر اساس سنجشی درست سامان می‌یابد و مردم به‌عنوان کسانی که باید از این نظام برخوردار باشند به رسمیت شناخته می‌شوند. عدالتی که حقوق و آزادی‌های مردم را پاس می‌دارد و به‌هیچ‌وجه آن‌ها را انکار نمی‌کند.

من پیش‌تر هم گفته‌ام که هم‌اکنون برای جامعه‌ی عمل‌پوشاندن به این عدالت، اصول مدونی وجود دارد؛ اصولی که پنجاه سال پیش در «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» متجلی شد، آن‌سی‌ماده‌ی مهم و بنیادین که این روزها، به‌گونه‌ای مبهم از آن‌ها سخن می‌رود، اگر نگوییم که به‌گونه‌ای سازمان‌یافته نادیده‌اش می‌گیرند. امروز آن حقوق مقدس مندرج در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، پیش از آزادی و حق مالکیت آن رعیت فلورانس‌ی چهار صد سال پیش، تحقیر و ملوث می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر هم گفته‌ام اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، با آن انسجام در اصول و آن صراحت در آرمان‌هایش، درست همان‌طور که به رشته‌ی تحریر درآمده و بدون تغییر حتی یک ویرگول، می‌تواند جایگزینی مترقی برای برنامه‌ی تمام احزاب جهان باشد. در این‌جا به‌ویژه، روی سخنم با احزابی است که چپ خوانده می‌شوند و با فرمول‌های کهنه‌ی خود که در برخورد با واقعیت‌های بی‌رحمانه‌ی جهان امروز، سخت دور از واقعیت و ناکارآمد است و با بستن

چشمان خود بر تهدیدهای هراسناک و بسیار گستاخانه‌ای که درهم شکستن شان و منزلت عقلانی و عاطفی انسان را - که ما زمانی آن را والاترین آرمان نوع بشر می‌دانستیم - نشانه گرفته‌اند، دچار رکود و سکون شده‌اند.

بگذارید اضافه کنم که همان دلایلی که مرا واداشت تا به احزاب سیاسی به‌طور کلی اشاره کنم، در برخورد به اتحادیه‌های کارگری کشورها و به ناگزیر در برخورد به اتحادیه‌های کارگری جهان هم مصداق دارد. اتحادیه‌های کارگری مطیع حاکمان و اسیر بند بورکراتیسم که امروزه با آن‌ها روبه‌رو هستیم، آگاهانه یا ناآگاهانه، به میزان زیادی مسوول این عدم تحرک و سستی اجتماعی هستند که برآمده از فرآیند روبه‌تکوین جهانی سازی اقتصادی است. متاسفم که چنین می‌گویم اما نمی‌توانم راه خاموشی و سکوت را برگزینم. افزون بر این، اگر اجازه داشته باشم مایلم با افزودن تفسیر خود بر فقه‌های لافوتن، خاطر نشان کنم که اگر بی‌درنگ، دست به اقدام نزنیم، "بره‌ی" حقوق انسانی را "گرگ" جهانی سازی اقتصادی، بی‌رحمانه خواهد درید.

و اما اگر بخواهیم درباره‌ی دموکراسی، این اختراع دیرینه سال چند آتنی ساده‌اندیش سخن بگویم، باید خاطر نشان کنم که در نظر آنان، مفهوم دموکراسی، آن‌هم در شرایط مشخص اجتماعی و سیاسی روزگار آنان، در این عبارت کلیشه‌ای خلاصه می‌شد: «حاکمیت مردم به‌دست مردم و برای مردم.» اغلب از افراد صادقی که در حسن نیت آن‌ها تردیدی ندارم یا کسانی که به داشتن ظاهری با حسن نیت تظاهر می‌کنند، می‌شنوم که گرچه شرایط فاجعه‌بار بخش اعظم سیاره‌ی ما، خود گواهی است غیر قابل انکار بر عدم کارایی دموکراسی، با این وجود باز به‌طور دقیق در چارچوب یک نظام دموکراتیک است که شاید بتوان حقوق انسان‌ها را به‌طور کامل یا دست‌کم به میزان رضایت بخشی، استیفا کرد. تردیدی نیست که چنین می‌بود اگر نظام حکومتی و اداره‌ی جامعه که ما امروزه آن را دموکراسی می‌خوانیم، به راستی دموکراتیک بود. اما حقیقت این است که چنین نیست. درست است که ما می‌توانیم رای بدهیم، این هم درست است که به‌طور معمول از مجرای نظام حزبی، با تفویض اختیارات خود به نمایندگان، اختیاری که به‌عنوان شهروند صاحب رای به ما اعطا شده، می‌توانیم نمایندگان مجلس را برگزینیم و سرانجام این هم درست است که در دموکراسی، دولت همواره برآمده از بیش‌تر آرا یا

قدرت کمی این نمایندگان و بدهستان‌های سیاسی آن‌هاست - چیزی که برای تحمیل اراده‌ی سیاسی اکثریت لازم است - آری همه‌ی این‌ها درست است، اما در عین حال و به همان اندازه این هم درست است که روند دموکراتیک در نظام‌های دموکراسی کنونی در همین جا آغاز و در همین جا پایان می‌یابد. رای‌دهندگان می‌توانند دولتی را که نمی‌پسندند، از قدرت برکنار و دولت دیگری را جایگزین آن کنند، اما رای آن‌ها هرگز تاثیر ملموسی بر تنها قدر قدرت واقعی که بر جهان و در نتیجه بر دولت آن‌ها و حتی خود آن حکومت می‌کند، نداشته، ندارد و نخواهد داشت. بلکه درست است منظور من آن، قدر قدرت اقتصادی، به‌ویژه بخشی از آن است که کنترل شرکت‌های چندملیتی را که پیوسته در حال گسترش‌اند؛ در دست دارند. استراتژی این بخش، حاکمیت و سلطه‌ی مطلق بر جهان است که به هیچ‌وجه با بهبودخواهی سراسر جامعه که بر اساس تعریف، آرمان دموکراسی است، همخوانی ندارد. ما همه این حقیقت را می‌دانیم، اما به‌خاطر نوعی فلج در اراده‌ی ذهنی و کلامی که ما را از دیدن حقایق به‌صورت عریان و بی‌بزرک باز می‌دارد، همچنان از مواهب دموکراسی سخن می‌گوییم، انگار که دموکراسی چیزی است موجود و تاثیرگذار؛ حال آن‌که تنها چیزی که از آن برایمان باقی مانده است، مجموعه‌ای است از ظاهر سازی‌های تشریفاتی، جای‌گزینی‌های بی‌ضرر و نمایش نوعی توده‌گرایی عوامانه. آن‌چه ما قادر به دیدن آن نیستیم - انگار نمی‌توانیم جلوی چشم خود را ببینیم - این است که دولت‌های ما (چه بخراییم یا نخراییم) که آن‌ها را انتخاب می‌کنیم و در نتیجه به‌طور منطقی باید در درجه‌ی نخست در برابر ما مسوول باشند، هر روز بیش از روز گذشته، به «عوامل سیاسی» قدر قدرت اقتصادی تبدیل می‌شوند، با این ماموریت مهم که قانون‌هایی را از تصویب بگذرانند که آن قدرت را توجیه کند و آن‌گاه این قوانین را با حربه‌ی تبلیغات حساب شده و با کمک مقام‌هایی که تنها به جیب خود می‌اندیشند؛ به‌صورتی اغواکننده درآوردند و در بازار (مارکت) اجتماعی ارایه کنند؛ به‌گونه‌ای که اعتراضی را برنیاگزیزد. البته به‌نظر این دولت‌ها همیشه اقلیت‌هایی هستند شناخته شده که همواره ناخرسندند.

چه می‌توان کرد؟ همه چیز در این جهان مورد بحث قرار می‌گیرد؛ از ادبیات تا محیط زیست، از گسترش کهکشان‌ها تا اثرات گلخانه‌ای و از بازیافت زباله تا مساله‌ی ترافیک.

اما دموکراسی و نظام دموکراتیک از دایره‌ی بحث‌ها خارج است. انگار دموکراسی دستاوردی است بدیهی، مورد توافق همگان و تردیدناپذیر که تا پایان هستی نباید در آن کوچک‌ترین خللی ایجاد شود. خوب اگر اشتباه نکنم و از جمع دو به علاوه‌ی دو عاجز نباشم باید بگویم که پیش از آن‌که خیلی دیر شود. در میان مباحث بسیاری که پرداختن به آن‌ها ضروری و گریزناپذیر است، یکی هم همانا ضرورت اضطراری پرداختن به مبحث دموکراسی است، آن‌هم در مقیاس سراسر جهان. در این مبحث باید دموکراسی و دلایل انحطاط آن، نقش شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی، رابطه‌ی بین دولت‌ها و قدر قدرت اقتصادی و مالی جهانی، و درباره‌ی آنچه دموکراسی را استحکام می‌بخشد و یا آن را بی‌اثر می‌سازد، درباره‌ی حق شاد زیستن و زندگی سزاوار انسان‌ها، درباره‌ی سیه‌روزی و امیدهای بشریت، و اگر کمی کم‌تر ادیبانه و فاضلانه سخن بگویم، درباره‌ی امیدها و آرزوهای مردمان ساده، که تک تک و در مجموع، نوع بشر را به وجود می‌آورند؛ بحث و گفت‌وگو درگیرد. فریبی بدتر از فریب خویشتن وجود ندارد و زندگی امروز ما آکنده از این خودفریبی است.

من دیگر سخنی ندارم که برگفته‌های خویش بیفزایم مگر یک چیز و آن، این است که: «لحظه‌ای سکوت نکنید، آن دهقان فلورانس هم اکنون هم از منار کلیسا بالا رفته است و می‌خواهد ناقوس کلیسا را بنوازد. خواهش می‌کنم به بانگ ناقوس گوش کنید...»

کتابخانه عمومی و مطابقت